

«زبان و مقبولیت ایدئولوژی‌های سیاسی» در نظریه پل دومان

وحیده احمدی*

عبدالله کریمزاده**

چکیده

یکی از اهداف شالوده‌شکنی، براندازی و ایجاد تشکیک در مفاهیم پایه‌ای ایدئولوژی‌های سیاسی است، زیرا زیربنای ایدئولوژی‌های سیاسی، معانی برساخته‌ای تصور می‌شود که عوامل زبانی، محیطی و تاریخی موجب شده‌اند آنها را تثبیت‌یافته فرض کنیم. پل دومان در کسوت یکی از این شالوده‌شکنان برای شناورسازی معانی مستتر در ایدئولوژی‌های سیاسی و پاسخ به چرایی مقبولیت آنها،

; (نویسنده مسئول)، دانشجوی دکترای اندیشه سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

(ahmadi.vahide@gmail.com)

; دکترای مطالعات فرهنگی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های توپینگن (آلمان) و برگامو (ایتالیا)
(abdollahkarimzadeh@gmail.com)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۲/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۹

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۴، صص ۳۴-۷

زبان ادبی را مورد نظر قرار داده و ویژگی‌های زبان ادبی را دلیلی قاطع برای بی‌اعتباری مضامین و مفاهیم ایدئولوژی‌های سیاسی می‌داند. با توجه به این فرض، مقاله حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که مقبولیت ایدئولوژی‌های سیاسی نزد مخاطبان آن، نتیجه چه روندی در ساحت زبان بوده و نقد ادبی پساساختارگرا چگونه اعتبارزدایی از این روند را قابل‌توجیه می‌سازد؟ در این جستار تلاش شده است که به مراحل این روند در اندیشه پل دومان، پرداخته شود ضمن اینکه، برای فهم بهتر آن، دیدگاه اندیشمند مارکسیست، فردریک جیمسون که منتقد نگاه دومان است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی: ایدئولوژی، بلاغت، مجاز، زبان، زبان ادبی، خوانش، دومان

مقدمه

مقبولیت ایدئولوژی در میان توده‌ها همواره یکی از شگفتی‌ها و نقاط مبهم اندیشه سیاسی بوده است. بسیاری از اندیشمندان و متفکران در مورد گسترش ایدئولوژی‌های مختلف بر این نظر بوده‌اند که زور و ارعاب در گسترش بی‌محابای ایدئولوژی‌های انعطاف‌ناپذیری چون فاشیسم جایگاه قابل‌توجهی نداشته‌اند، در مقابل، روح و ذهن کنشگر مخاطب است که موجب فربه شدن این آموزه‌ها شده است. این تأثیرپذیری عمیق مخاطب از مفاهیم ایدئولوژیک همواره پیش‌فرض نظریه‌پردازی‌های مختلف اندیشمندان بوده است. به‌عنوان نمونه آرنست بر این نظر است: «هنگامی که انسان غربی اعتقاد به دین و همراه آن عقیده به بستگی قانون با دین و عدالت آن‌جهانی را از دست داد، در معرض تأثیرپذیری از قدرت اجبارگر ایدئولوژی قرار گرفت» (پولادی، ۱۳۸۳: ۱۶۸). هیوز نیز در «هجرت اندیشه اجتماعی» می‌نویسد: «در ایدئولوژی فاشیسم، کلام، کسی را راهنمایی نمی‌کرد که چه چیزی در حال روی‌دادن است. زبان وارد کار فریفتن و برانگیختن و خواب کردن شده بود، نه توضیح و باز نمودن» (هیوز، ۱۳۷۸: ۸۳).

ایدئولوژی در چشم‌انداز پساساختارگرایانه، به‌مثابه نظام معرفتی بوده و بافتاری نشانه‌ای و زبانمند دارد. از این دیدگاه، نظام‌های معرفتی همچون ایدئولوژی، علم، فلسفه و... بدون اینکه انطباقی با واقعیت بیرونی و فی‌نفسه داشته باشند و اساساً بدون اینکه قادر باشند به امر واقع ارجاع یابند، در درون ساختارهای معنایی و مناسبات دال مدلولی پیاپی و بی‌پایان برساخته می‌شوند. در این روند به تعبیر لارین، این ذهن نیست که ایدئولوژی را می‌سازد، بلکه این ایدئولوژی است که به‌مثابه ساختاری نشانه‌ای ذهن را می‌سازد (لارین، ۱۶۷: ۸۶).

پل دومان از جمله منتقدان ادبی پسا ساختارگرا است که مقبولیت ایدئولوژی‌های سیاسی را در پرتو مفروضات پسا ساختارگرایی پی می‌گیرد و با وام گرفتن از مفاهیم و سنت فکری دریدا به‌ویژه مفهوم آپوریا، تلاش کرده است برنامه تحقیقاتی خود را نقد پسا ساختارگرایانه ایدئولوژی به‌مثابه یک متن و یک ساختار نشانه‌ای قرار دهد. وی گسترش ایدئولوژی‌های سیاسی را با عللی مانند ترس و ارباب توجیه نمی‌کند بلکه از نظر وی آنچه موجب شکست اراده سوژه در مقابل ایدئولوژی و تبدیل آن به ابژه‌ای غیرقابل پیش‌بینی، تخریب‌گر و خطرناک می‌شود، فراسوی تحلیل‌های ساده‌انگارانه کلاسیک و مدرن قابل پیگیری است. به اعتقاد دومان، باورمندان و مخاطبان ایدئولوژی‌ها، به نراستی، گزاره‌های معنایی ایدئولوژی را بازنمایی جهان واقعی و توضیحی دقیق از واقعیت فی‌نفسه می‌دانند. مسلماً فضای زندگی دومان در سال‌های جوانی در کشوری اشغال‌شده به‌دست نازی‌ها و گسترش ایدئولوژی فاشیسم در میان توده‌ها، یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری گرایش دومان به‌سمت تحلیل و تأملی پیچیده‌تر درباره ماهیت پدیده ایدئولوژی و نحوه عملکرد و تداوم مقبولیت و مشروعیت آن بوده است. آنچه موجب تمایز و تفاوت اندیشه دومان و همچنین اهمیت نظریه وی می‌شود، تأکید بر روند شالوده‌شکنی در زبان ادبی به‌مثابه شالوده‌شکنی از ایدئولوژی است. وی چگونگی تأثیرپذیری توده از ایدئولوژی را از رهگذر زبان ادبی و آنچه ذات ادبیات دانسته می‌شود، دنبال می‌کند. این درحالی است که ادبیات به‌عنوان یک دستگاه ایدئولوژیک از دیرباز رابطه تنگاتنگی با سیاست داشته و به این اعتبار در خدمت ترسیم ایدئولوژی‌های سیاسی بوده است. همان‌گونه که متروز (Montrose, 1989: 22) منتقد ادبی عنوان می‌کند: «ادبیات نقشی ایدئولوژیک در ساختار قدرت حاکم هر روزگار دارد، زیرا قدرت حاکم با آن می‌تواند آرمان‌های خود را گسترش دهد». برای مثال، همان‌گونه که کایبرد (Kiberd, 2006: 22) اشاره می‌کند، حکومت انگلستان پس از جنگ جهانی دوم برای پیشبرد و تقویت ایدئولوژی خود، ادبیات را وجهه همت خود قرار داد و با کانونی کردن آثار شکسپیر که بر ایدئولوژی نظام سلطنتی صحنه می‌گذارد، به ترویج ایدئولوژی نظام سلطنتی پرداخت. اگرچه ادبیات دوره پسامدرن کارکردهایی فراتر از ترسیم ایدئولوژی‌های سیاسی پیدا می‌کند و به‌جای ترویج ایدئولوژی، برای براندازی ایدئولوژی، مورد استفاده قرار می‌گیرد (Rebellato, 1999: 102). در این چارچوب

نویسندگان پسامدرن انگلیسی با بازآفرینی نمایشنامه‌های شکسپیر به اسطوره‌زدایی از شکسپیر و براندازی گفتمان ایدئولوژیک او می‌پردازند. آنها شکسپیر را به‌عنوان نمایش‌نامه‌نویسی معرفی می‌کنند که تحت تأثیر قدرت بوده و بر ایدئولوژی آن صحنه می‌گذاشت. باین‌وجود دومان گام را فراتر نهاده و ذات ادبیات و زبان ادبی را محمل قدرتمندی برای شالوده‌شکنی ایدئولوژی‌های سیاسی و اعتبارزدایی از مقبولیت آنها در ذهن توده می‌خواند. تفاوت ساحت زبان ادبی و فضا و بستر متفاوت آن از زبان فلسفی حاکم بر ایدئولوژی‌های سیاسی این فرض را با تردیدهای بسیاری مواجه می‌کند. به‌این‌ترتیب این پژوهش درصدد است به بررسی این روند در اندیشه پل دومان پرداخته و به بررسی این پرسش پردازد که در چارچوب نظریه دومان، مقبولیت ایدئولوژی‌های سیاسی نزد مخاطبان آن، نتیجه چه روندی در ساحت زبان بوده و نقد ادبی پساساختارگرا چگونه اعتبارزدایی از این روند را قابل توجیه می‌کند؟

در پاسخ به پرسش مذکور، این مقاله درصدد است تا با تشریح آرای دومان، نشان دهد که وی با الگوگیری از نقد ادبی پساساختارگرا و به‌ویژه با استفاده از تمثیل خوانش، تصلب و قطعیت ساختار نشانه‌ای-معنایی، ایدئولوژی را محصول فرایندی در ساحت زبان می‌داند که طی آن واقعیت‌های برساخته‌زبانی که ذاتاً ماهیت بلاغی-مجازی دارند، با واقعیت بیرونی یکسان و در انطباق انگاشته می‌شود. درواقع به ادعای دومان، مقبولیت ایدئولوژی سیاسی، نتیجه یک «انحراف تأسف‌آور»، است و با بهره‌گیری از نقد ادبی پساساختارگرا و نفوذ به ساحت زبانی و فرایند معناسازی و تصویرسازی ایدئولوژی‌ها، می‌توان از آنها اعتبارزدایی کرد. پل دومان برای دستیابی به نظریه فوق، با تئوریزه کردن «خوانش بلاغی»، به تشریح «آپوریا»^۱ می‌پردازد و از این رهگذر آپوریای ایدئولوژی را که خاستگاه زبانی دارد، و اساسی می‌کند. او آپوریا را یکی از ادات زبانی عدم قطعیت معنا دانسته که به‌موجب آن دو مفهوم ناساز و متناقض به‌طور هم‌زمان در یک سازه زبانی امکان‌پذیر می‌شود. دومان با بیان این گزاره که بلاغت از یک‌سو ذات زبان است و از سوی دیگر به‌طور هم‌زمان هم حقیقت است و هم خطا، مفاهیم سیاسی مانند

ایدئولوژی را نیز واجد همین ویژگی بلاغی زبان می‌داند که با تجربه عملی حقیقت، یکسان انگاشته می‌شود.

برای پرداختن به این مقصود، مقاله حاضر از دو بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، آرای دومان در مورد زبان ادبی، جایگاه ایدئولوژی به‌عنوان یک متن، و سیالیت معنا در متن، به تفصیل بیان می‌شود. در بخش دوم مقاله با ارجاع به نظریه خوانش فردریک جیمسون به‌عنوان نظریه مخالف، نظریه دومان مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد. جیمسون برخلاف دومان که بر خوانش تاریخ‌گریز تأکید می‌کند، بر خوانش تاریخ‌گرا تأکید می‌کند و اصل «همیشه تاریخی نگاه کن!» را در مورد خوانش متون مطرح می‌کند.

۱. چارچوب مفهومی

برای شناخت و فهم آرای پل دومان در مقام یکی از منتقدان ادبی پساساختارگرا باید از چارچوبی استفاده کرد که بستر فهم اندیشه وی در آن بازتاب یابد و نیز به‌صورت سازمان‌دهی شده، چارچوب‌مند و مرحله‌به‌مرحله محور اصلی نظریاتش را ترسیم کرد. برای این منظور از مفهوم دریدایی «ساختارهای آپوریک»^۱ که در نظریه شالوده‌شکنی دریدا (Derida, 1993: 15) تبیین شده است، استفاده خواهد شد. دریدا اصطلاح ساختارهای آپوریک را در مفهوم «امکان‌پذیری درعین امکان‌ناپذیری»^۲ استفاده می‌کند. آپوریا از نظر لغوی به مرزی گفته می‌شود که نمی‌توان از آن عبور کرد و به همین اعتبار، دریدا آن را امکان‌ناپذیری و عدم قطعیت می‌داند، زیرا چیزی که ماهیت بی‌حدومرز دارد، مرزهایش نفوذناپذیر است (Derida, 1993: 15).

دریدا آپوریا را وضعیت بن‌بست و سرگشتگی می‌داند که برای اشاره به تناقض‌های متن به کار می‌رود. از دیدگاه وی، ساختار آپوریک عبارت است از «حالت تعلیق و خلأ میان آنچه متن در ظاهر می‌خواهد بگوید و آن معنایی که عوامل بلاغی بر متن تحمیل می‌کنند» (Derida, 1993: 15). به عبارت دیگر، آپوریا وضعیتی است که در آن شرط امکان‌پذیری یک مفهوم به‌صورت پارادوکسیکال،

1. Aporic Structures

2. Possibility in Impossibility-

شرط امکان‌ناپذیری خودش بوده و این وضعیت منجر به بن‌بست تفسیر و یا عدم قطعیت معنا می‌شود (McQuillan, 2001: 87).

بر این اساس، تمثیل خوانش که توسط دومان مطرح شده است، واکاوی خواهد شد تا نشان داده شود که از نظر دومان یک متن چگونه تناقض‌های خوانش خود را تا بی‌نهایت استمرار می‌بخشد. این چارچوب مفهومی کمک می‌کند تا آپوریای ایدئولوژی‌های سیاسی را در دستگاه فکری دومان شکافته و نحوه شالوده‌شکنی وی از مفاهیم سیاسی نشان داده شود.

با توجه به این چارچوب مفهومی می‌توان اندیشه دومان را در ۳ مرحله مورد بررسی قرار داد:

۱. مرحله نخست: ماهیت مجازی ایدئولوژی، فلسفه و ادبیات؛

۲. مرحله دوم: ماهیت بلاغی زبان؛

۳. مرحله سوم: بن‌بست زبان؛ عامل تداوم بی‌نظمی.

۱-۱. ماهیت مجازی ایدئولوژی، فلسفه و ادبیات

از نظر دومان همان‌گونه که ادبیات، دارای یک ماهیت مجازی، خیالی و غیرواقعی است، مفاهیم فلسفی نیز به واسطه ماهیت بلاغی زبان، همین ویژگی را داشته و معنایی شناور و برساخته دارند. وی با ذاتی دانستن بلاغت، این ادعا را که فقط ادبیات از دنیایی غیر از واقعیت سخن می‌گوید، به‌چالش می‌کشد، زیرا در نظر او زبان غیرادبی و عادی نیز واجد همین ویژگی است و به قرائت‌ها و خوانش‌های خطا می‌انجامد.

دومان «خطاهای خوانشی» را نتیجه ناگزیر ماهیت مجازی و عدم تطبیق مفاهیم با عالم واقع دانسته و مدعی می‌شود که نه‌تنها در زبان ادبی، بلکه در فلسفه و ایدئولوژی نیز «همه خوانش‌ها به خطا هستند، زیرا خوانش‌پذیری خود را مسلم فرض می‌کنند و به این ترتیب مجاز بنیاد بودن رادیکال زبان را کتمان می‌کنند (De Man, 1979: 202). وی آگاهی و پذیرش ماهیت بلاغی در زبان ادبی در مقابل ناآگاهی از این ویژگی در زبان فلسفی را تنها تفاوت ادبیات با فلسفه و ایدئولوژی می‌داند و می‌نویسد: «ادبیات به دلیل ماهیت بلاغی خود از خودش شالوده‌شکنی می‌کند و

بنابراین اگر متون فلسفی نیز از ماهیت بلاغی خود آگاه شوند، می‌توانند خود شالوده‌شکنی کنند و درعین تن دادن به بدخوانی‌های لوگوس‌محور، از مفاهیم متافیزیکی منتسب به خود قداست‌زدایی کنند (McQuillan, 2001: 33). دومان با طرح این گزاره‌ها ذات زبان را در ساحت ادبیات و فلسفه مشترک دانسته و آگاهی از خطاهای ناشی از ماهیت و ذات بلاغی زبان را بستر شالوده‌شکنی از متون ادبی و ایدئولوژیک، معرفی می‌کند. وی زبان را همان ماهیت بی‌حد و حصر با مرزهای نامعلوم که به‌مثابه حقیقت، خود را بازنمایی می‌کند و در ادبیات، فلسفه و ایدئولوژی یکسان است، می‌داند. به‌نظر دومان، خطا دقیقاً هنگامی که ما به برداشت حقیقت از متن می‌اندیشیم، رخ می‌دهد. وی عنوان می‌کند که حقیقت و خطا به‌صورت هم‌زمان و توأمان در سازه‌های زبانی حضور دارند (De Man, 1979: 131).

دومان لوگوس‌محوری را دلیل تأثیرپذیری سوژه در مقابل مفاهیم وعده‌داده‌شده در بستر ایدئولوژی‌ها می‌داند و نشان می‌دهد که این امر موجب می‌شود که مفاهیم بار معنایی گرفته و به تبع آن ماهیت مجازی داشته باشند. وی برای توضیح این روند، مثال «دارو» را عنوان کرده و می‌نویسد: «وقتی از واژه «دارو» استفاده می‌کنیم، معنای این واژه نه با یک تعریف علمی، بلکه با دغدغه‌های اخلاقی و سیاسی (مسئولیت‌پذیری، جامعه، جسم) مشخص می‌شود که تعریف فلسفی دارند، زیرا طبق تعریف علمی «آسپرین» و «حشیش» هر دو دارو هستند. هنگامی که ما از واژه «دارو» استفاده می‌کنیم (واژه به‌جای چیز)، مجازاً به یک نظام مفهومی کل اشاره می‌کنیم که سایه معنایی آن را مشخص می‌کند (McQuillan, 2001: 32-33). دومان بر این مبنا نشان می‌دهد که در روند شالوده‌شکنی از رابطه واژه و نظام مفهومی مستتر در آن، «مفاهیم فلسفی نظیر «دوستی» مانند مثال «دارو» می‌توانند خود را به‌عنوان مفاهیمی خنثی جلوه دهند» (McQuillan, 2001: 32). بنابراین از نظر دومان مفاهیم فلسفی دارای معانی هستند که در روند برساختگی منتج از لوگوس‌محوری، بر آنها غالب شده است.

به‌این ترتیب دومان با استفاده از منطق فازی مختص به خود، وارد حیطه ادبیات و فلسفه شده و ایدئولوژی‌های پنهان در فلسفه را همچون ادبیات، شامل قانون لوگوس‌محوری برساخته، می‌داند و تقابل دوگانه این دو (فلسفه و ادبیات) که از

زمان یونان باستان در سنت آکادمیک غرب رایج بوده، را نفی می‌کند و ادعا می‌کند که مرز بین این دو را به وضوح نمی‌توان تعیین کرد. در واقع از نظر وی همان‌گونه که مفاهیم ادبی به واسطه ذات ادبیات، مفاهیمی مجازی و غیرواقعی تصور می‌شوند، مفاهیم فلسفی نیز به‌عنوان پایه هرم معرفتی ایدئولوژی، دارای بار معنایی هستند که حقیقی نبوده، بلکه در بستر زبان خلق شده است. بر این مبنا «هیچ معنایی خارج از وجود متن قابل‌اتکا نیست و لذا هرکس بخواهد دلالت‌های فلسفی را در خارج از قلمرو زبان تحلیل کند، دچار کج‌راهه خواهد شد» (McQuillan, 2001: 86).

۲-۱. ماهیت بلاغی زبان

استفاده از زبان، جزء جدایی‌ناپذیر زندگی انسان است. بسیاری از اندیشمندان «زبان را مسیری می‌دانند که ما را به معنی رهنمون می‌سازد» (تاجیک، ۱۳۷۷: ۱۸). به‌عنوان نمونه جان سرل، زبان را محور فلسفه و برای فهم جهان هستی، واجد اهمیت حیاتی می‌داند، زیرا به ایجاد مقولاتی که در چارچوب آنها جهان را تجربه می‌کنیم، می‌انجامد (Searle, 1999: 2). ژاک لاکان نیز زبان را محور روانکاوی می‌داند. شرحی که او از رشد روانی انسان به‌دست می‌دهد، مبتنی بر آرای فروید است؛ با این تفاوت که او به‌جای تأکید بر فرایندهای بدنی، اهمیت زبان را برجسته می‌کند. به اعتقاد لاکان، زبان چنان نقش بسزایی در پرورش روانی فرد ایفا می‌کند که باید گفت نه‌تنها شکل‌گیری ضمیر ناخودآگاه، بلکه تکوین ضمیر آگاه و ادراک فرد از نفس و فردیت خویش نیز شالوده زبانی دارد (Eagleton, 1977: 143). سایپر و ورف نیز در فرضیه «دترمینیسم زبانی»^۱ خود زبان را شکل‌دهنده تفکر انسان می‌دانند و معتقدند: «ساخت زبان ماست که چگونگی تفکرمان را درباره جهان واقعی تعیین می‌کند» (Whorf, 1940: 117). یکی از میراث‌های عمده نظری پست‌مدرن‌ها نیز، برجسته کردن نقش زبان به‌مثابه ساختاری نشانه‌ای در تمام ساحت‌های زندگی بشر است.

از نقطه نظر پست‌مدرنیستی کلیه ساحت‌های زندگی بشر از جمله علم، فلسفه، ایدئولوژی‌ها، هنر، ادیان، جامعه، تاریخ و... ساختاری نشانه‌ای و متن‌گونه دارند و این در اصل معروف پساساختارگرایان آشکارا بیان شده است: «هیچ چیز خارج از

متن وجود ندارد». در این چارچوب بشر راهی به تماس بی‌واسطه با امر واقع ندارد و لذا شناخت‌ها و ادراک‌ها همواره با وساطت زبان (ساختار نشانه‌ای-معنایی) شکل می‌گیرد و برساخته می‌شود (متن‌بودگی)^۱. پل دومان از این دیدگاه، با آگاهی از اهمیت نقش زبان در برساختن حقیقت، به نقد ماهیت و ذات زبان می‌پردازد. وی در مقاله «تمثیل‌های خوانش»^۲، زبان را دارای ماهیتی ذاتاً بلاغی و مجازی می‌داند و مدعی می‌شود که براندازی حقیقت توسط بلاغت، ویژگی اصلی همه زبان‌ها از جمله زبان فلسفی است (De Man, 1979: 110). برای فهم جامع‌تر این مرحله از اندیشه دومان که محوری‌ترین بخش اندیشه وی نیز هست، باید «زبان» موردنظر دومان را در چند مفهوم موردنظر وی پیگیری کرد. دومان ابتدا به تأثیر زبان در فرایند خوانش می‌پردازد، سپس جوانب بلاغی نهفته در ماهیت زبان را به‌عنوان هسته اصلی نظریه خود مطرح می‌کند و پس از آن با توجه به این عوامل، تأثیر زبان در ساخت غیرواقعی ایدئولوژی‌های سیاسی را نتیجه می‌گیرد.

۳-۱. تأثیر زبان در فرایند خوانش

دومان برای گشایش بحث خود در مورد خوانش یا قرائت متون، ابتدا به تعریف مفهوم «بدخوانی»^۳ می‌پردازد. از نظر وی بدخوانی متون به معنی باور به وجود معنایی یکتا و قطعی در متن است (McQuillan, 2001: 18). دومان بدخوانی را نتیجه لوگوس محوری دانسته و خاطر نشان می‌کند که خطای بدخوانی زمانی بروز می‌کند که خواننده در یک متن به دنبال یک محوریت معنایی ثابت و قطعی باشد (McQuillan, 2010: 35)، در حالی که هیچ مرکز مسلط و موثقی و هیچ هسته معنایی ثابتی در متن وجود ندارد و هیچ نکته‌ای مهم‌تر از دیگر نکات نیست (McQuillan, 2001: 17). باین حال، دومان بدخوانی را شرط تولید معنا دانسته و خوانش متون ادبی را بدون آن امکان‌ناپذیر می‌داند (McQuillan, 2010: 35). از نظر دومان چیزی که باعث تعلیق معنا می‌شود، همین بدخوانی است که به‌موجب آن، متن همواره به چیزی غیر

1. Textualism
2. Allegories of Reading
3. Misreading

از خود اشاره می‌کند. بدخوانی باعث یک بدخوانی دیگر می‌شود و آن بدخوانی دیگر به نوبه خود باعث بدخوانی دیگری می‌شود و این زنجیره تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد و معنا همواره به تأخیر می‌افتد و این همان چیزی است که دریدا آن را «دیفرانس»^۱ می‌نامد (McQuillan, 2001: 58).

دومان در فرضیه «کوری و بینش»^۲ (McQuillan, 2001: 17) به دو نکته اشاره می‌کند؛ نخست در خوانش و تفسیر یک متن یادآور می‌شود که متن، انعکاس ذهن نویسنده نیست، بلکه در فرایند انتقال متن، به نکاتی اشاره می‌شود که نویسنده قصد گفتن آنها را ندارد. دومین نکته مورد نظر دومان، در کوری و بینش این است که در فرایند خوانش، نکاتی که مخاطب و مفسر نیز قصد گفتن آنها را نداشته‌اند، وجود دارد. دومان در مورد دلیل این مسئله به نکته قابل ملاحظه‌ای اشاره می‌کند که فرضیه وی در کوری و بینش را واضح‌تر بازگو می‌کند و آن را به زبان پیوند می‌دهد. از نظر دومان، خطاهایی که در فرایند خوانش روی می‌دهند، به دلیل ضعف و اشتباه مفسر و منتقد نیست، بلکه این سرشت ذاتی زبان است که این امر را موجب می‌شود. در نتیجه قابل اصلاح نیست، زیرا به واسطه سرشت ذاتی زبان، خوانش درست امکان‌ناپذیر است (McQuillan, 2001: 35). دومان با طرح این فرضیه، متن ادبی را شامل هر متنی که این ویژگی را داشته باشد، می‌داند: «متن ادبی عبارت است از هر متنی که تلویحاً یا تصریحاً بر وجه بلاغی خود دلالت کند و بدخوانی خودش را به عنوان جزء لاینفکی از ماهیت بلاغی خود، از قبل مورد تأکید قرار دهد» (McQuillan, 2001: 35). بنابراین دومان زبان فلسفی و ایدئولوژیک را از این حیث که همین ویژگی را دارا هستند، در درون مرزهای متن ادبی، جای می‌دهد.

از سویی تجربه‌های خوانشی خوانندگان نیز انباشتی را تشکیل می‌دهد که به این خطای زبانی صحنه می‌گذارد. بر این اساس، از نظر دومان «خوانندگان در پی زمینه‌های متعددی برآمده و تجارب خوانشی متفاوتی دارند. خوانندگان مشخصاً در گویش جمعی یگانه‌ای سهیم نیستند. بنابراین نمی‌توان پیش‌انگاشت‌های خوانندگان را پدیده‌ای یکتا یا پیش‌بینی‌پذیر دانست» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۸۹).

1. Différance

2. Blindness and Insight

دومان برای به چالش کشیدن رویکرد تاریخ‌گرایی در خوانش متون که او آن را «مدل ژنتیکی»^۱ می‌نامد، نظریه «خوانش بلاغی»^۲ در زبان را مطرح می‌کند و مدعی می‌شود که مدل ژنتیکی (جستجوی خاستگاه‌ها) «آپوریا»ی بین زبان ارجاعی و زبان مجازی را سرکوب کرده و این سرکوب در وحدت معنا تجلی یافته است؛ وحدتی که البته باید شالوده‌شکنی شود تا مجازبنیادبودن آن برملا شود (De Man, 1979: 131). او معتقد است که اگر ثابت شود خود زبان یک «مجاز» است، می‌توان قدرت زبان فلسفی را براندازی کرد و به‌این‌ترتیب میل و گرایش معنا به تمامیت‌طلبی را سرکوب و بی‌ثبات کرد. او خوانش ژنتیکی را از این نظر که تاریخ‌گرا و تمامیت‌طلب (متماایل به معنای مرکزی) است، مورد حمله قرار می‌دهد (De Man, 1982: 3-20).

۴-۱. بلاغت در زبان ادبی

دومان برای زبان ادبی یک خصوصیت ویژه قائل می‌شود و با این ویژگی شالوده‌شکنی خود را بنا می‌نهد. از نظر وی «زمان خواندن متن آن چیزی که سبب جدایی ما از جهان زندگی هر روزه می‌شود، قاعده‌های نظریه بیان است، که در متن پنهان شده‌اند» (احمدی، ۱۳۷۵: ۴۶۸). قاعده‌های نظریه بیان از نظر وی در چارچوب بلاغت^۳ معنا می‌یابند. به‌زعم او گفتمان فلسفی پیش از هرچیز، گفتمان یا بیانی یا صورتی از نوشتار است که ضرورتاً از شگردهای بلاغی بهره گرفته است (McQuillan, 2001: 32). بلاغت، تمامی فنون بیان و بدیع و صنایع سخن از جمله استعاره، کنایه، مجاز، سمبل، تمثیل و غیره را شامل می‌شود. این صنایع به‌منظور اقناع خواننده و مخاطب مورد استفاده قرار می‌گیرند. به گفته دومان حتی گفتمان فلسفی نیز ضرورتاً از شگردهای بلاغی بهره گرفته است (McQuillan, 2001: 32). دومان این موضوع را مفروض خود قرار می‌دهد که زبان ادبی برای انتقال، نه تنها از این صنایع استفاده می‌کند، بلکه با آن آمیخته است (De Man, 1979: 72). او با توجه به سه‌گانه بین گرامر، بلاغت و منطق ادعا می‌کند که «ادبیت»^۴

1. Genetic Pattern
2. Rhetorical Reading
3. Rhetoric
4. Literality

کاربردی از زبان است که کارکرد بلاغی را نسبت به کارکرد دستوری و منطقی برجسته‌تر می‌کند. تمایزی که جان آستین، فیلسوف انگلیسی بین زبان ارجاعی و مجازی قائل شده است، در دستگاه فکری دومان با تمایز بین دستور زبان و بلاغت جایگزین می‌شود. به عقیده دومان، «ادبیت» در آپوریای بین کارکرد ارجاعی و مجازی (بلاغی) زبان قرار دارد (McQuillan, 2001: 17).

۵-۱. «مجاز» وجه اشتراک زبان ادبی و زبان روزمره

همان‌گونه که گفته شد، از نظر دومان زبان دارای انواع صناعات از قبیل مجاز، استعاره، کنایه و تمثیل... است که برای اقناع مخاطب از آنها استفاده می‌کند؛ در نتیجه خصلت زبان ادبی مجازبنیادبودن^۱ آن است. از نظر وی «مجاز شکلی اشتقاقی، حاشیه‌ای یا انحرافی از زبان نیست، بلکه همان سرشت تمام‌عیار زبان است. ساختار مجازبنیاد، یک روال زبان‌شناختی در میان سایر روال‌های زبان‌شناختی نیست، بلکه تعریف‌کننده مختصات زبان به معنای دقیق کلمه است» (McQuillan: 2001: 32). ما برای توضیح معنی یک مجاز به مجاز دیگری متوسل می‌شویم. این زنجیره معنایی امکان وجود معنایی مسلط و قطعی را در متن ناممکن می‌کند. بنابراین امکان دستیابی به خوانش‌های قطعی و مطلقاً صحیح وجود ندارد. بر مبنای نظر دومان، استفاده از صنایع بلاغی به صورت عام و مجاز به صورت خاص، فراتر از زبان ادبی است. به باور دومان هرگونه استفاده از زبان، مشمول صنایع بلاغی می‌شود (McQuillan, 2001: 35). از نظر وی «بلاغت موضوع ممتاز و مناسب تحلیل ادبی نیست، بلکه ساحت مجازبنیاد زبان است که بر «تهدید دائم بدخوانی»، یعنی امکان ایجاد معناهای سوای معناهای موردنظر گوینده، هم در زبان اصطلاحاً «ادبی»^۲ و هم در زبان اصطلاحاً «عادی»^۳ دلالت دارد» (McQuillan, 2001: 35).

به باور دومان چون «ادبیات اساساً بر بنیاد زبان تکیه دارد و چون زبان شالوده آن را تشکیل می‌دهد و از آن‌رو که خود فلسفه هم از زبان برکنار نیست، در فهم فلسفه باید از

1. Figural
2. Literary
3. Colloquial

ادبیات استمداد جست» (McQuillan: 2001, 33). به این ترتیب زبان عادی گاهی به زبان ادبی سرشار از مجازها تغییر می یابد و در نتیجه برداشت معنا دچار پیامدهای زبان ادبی می شود. «به نظر دومان زبان ادبی در خصلت استعاری اش با زبان روزمره مشترک است، زیرا زبان در بنیان خود استعاری است. اما استعاره جانشین نشانه ای دیگر می شود و معنای نهایی نمی آفریند، و از چیزی به درستی خبر نمی دهد. هر متن درست آنجا که می کوشد نکته ای را ثابت کند یا خواننده را به چیزی معتقد کند، این گوهر ناراست خود را آشکار می کند. اما متن ادبی بیش از هر متن دیگری مبهم است، زیرا آگاهانه از دلالت معنایی فاصله می گیرد» (احمدی، ۱۳۷۵: ۴۶۶).

بر این مبنا، مجازها به عنوان ویژگی ذاتی زبان، وقتی در «زبان عادی» مورد استفاده قرار می گیرند، روند لوگوس محوری را ایجاد می کنند. مثال دارو و روند مفهومی که در ذهن ایجاد می کند، نماد بارزی از لوگوس محوری در زبان عادی است (McQuillan, 2001, 32-33).

دومان با تئوریزه کردن تمثیل خوانش، تلاش می کند ثبات ظاهری معنای متن را شالوده شکنی کرده و مدل های تفسیری و خوانش های تمامیت خواه را به بوته نقد بکشد. وی مفهوم خوانش را به آرایه تمثیل گره می زند و می گوید که تمثیل هم معماگونه است و هم گریزناپذیر. تمثیل یکی از تمهیدات بلاغی و امکانات ذاتی زبان است که به زبان امکان می دهد موقع سخن گفتن از چیزی به چیزی دیگر اشاره کند. توصیف او از تمثیل مبتنی بر به چالش کشیدن تاریخ گرای است، زیرا تاریخ گرای از نظر دومان محکوم به تمامیت خواهی معنا است. حمله مکرر دومان به تاریخ گرای به این دلیل است که به عقیده او تاریخ گرای همواره ژنتیکی است. به نظر او، اصل ژنتیکی در ورای تمام روایت های تاریخی است (De Man, 1982: 3-20). «تمثیل خوانش یعنی اینکه یک متن بتواند تناقضات خوانش خود را استمرار ببخشد». هر روایتی در اصل، تمثیل خوانش خود است. این امر همواره به تقابل معانی ناسازگار منجر می شود که در آن تشخیص حقیقت و خطا ضروری ولی ناممکن است. دومان در تمام اثر خود تقابل بین «تمثیلی» و «تاریخی» را شرح و بسط می دهد. از نظر او تمثیل یک عمل مکرر بی پایان است. این امر یکی از سردرگمی های بالقوه بین بیان ارجاعی و مجازی است (De Man, 1982: 3-20).

۶-۱. نقش زبان در ساخت ایدئولوژی‌های غیرواقعی

دومان نقش زبان و خاصیت بلاغی آن را که نمی‌تواند به امر واقعی ارجاع دهد، در فرایند ساخت ایدئولوژی و نظام‌های فلسفی که ساختاری زبانی دارند، مهم‌ترین دلیل شکل‌گیری انحراف ایدئولوژیک می‌داند. اندیشه دومان مبنی بر ماهیت زبان برمبنای بلاغت و تأثیر گسترده این عامل در خوانش و بدخوانی متون، وی را به نقطه بنیادین اندیشه‌اش سوق می‌دهد. براساس اندیشه دومان، «زبان نمی‌تواند براساس اصول دنیای به‌اصطلاح واقعی عمل کند» (McQuillan 2001, 53). این همان انحراف ایدئولوژی‌ها از واقعیت موجود است. در نتیجه از نظر دومان آنچه ما ایدئولوژی می‌خوانیم، اختلاط و اشتباه گرفتن واقعیت زبانی با واقعیت طبیعی یا ارجاع به خود پدیده‌ها است. به این ترتیب دومان ایدئولوژی را این‌گونه تعریف می‌کند: «اشتباه گرفتن واقعیت زبانی مجازها و مفاهیم با تجربه عملی از واقعیت... دقیقاً همان کنش ایدئولوژی است» (McQuillan, 2001: 53).

درواقع دومان، تبدیل معانی به یکدیگر و سیالیت حاصل از آن را نتیجه کارکرد اجتناب‌ناپذیر زبان می‌داند و با این خصلت زبان، اعتبار ایدئولوژی را زیر سؤال می‌برد. از نظر دومان ایدئولوژی به دنبال ایجاد باور در ذهن حاملان و مخاطبان خود در مورد ذات واقعی و طبیعی پدیده‌ها است؛ به گونه‌ای که حاملان ایدئولوژی واقعیت برساخته زبان را که مجازی و بلاغی است با حقیقت و واقعیت فی‌نفسه یا تجربه عملی از واقعیت اشتباه می‌گیرند: «مایه تأسف است که مادیت دال را با مادیت آنچه دال بر آن دلالت دارد، اشتباه بگیریم، البته ممکن است در سطح نور و صدا چنین اشتباهی صورت نگیرد، اما در مورد پدیدارهای کلی‌تر مکان (فضا)، زمان و به‌ویژه «خود» انسانی این‌گونه نیست؛ به عنوان مثال، هیچ فرد عاقلی سعی نخواهد کرد که در پرتو روشنایی کلمه «روز» انگور بکارد، اما بسیار مشکل است که انسان طرح و الگوی زندگی گذشته و آینده خود را مطابق الگوهای زمانی و مکانی و متعلق به روایت‌های خیالی و نه واقعی به تصور نکشد» (McQuillan, 2001: 83). این همان نکته کلیدی مورد نظر دومان است که در فرایند خوانش متون و ماهیت زبان مورد بررسی قرار گرفت. دومان با توجه به این امر، روند ایدئولوژی‌باوری را واکاوی کرده و نکته محوری شالوده‌شکنی خود را بیان می‌کند: «کل هدف

لوگوس محوری یا خطای لفظ باوری، پنهان کردن یا پوشاندن این شکاف شکاف میان مادیت دال با مادیت آنچه دال بر آن دلالت می‌کند- است؛ از این رو آنچه ما تجربه‌ای از دنیای مادی می‌دانیم (این یک میز است) در واقع تجربه مادیت واژه یا دال است، «میز»ی که به آن شیء معنا می‌دهد و آن را شناختنی می‌سازد» (McQuillan, 2001: 83).

در واقع آنچه در قلمرو «دال»، عمل می‌کند و مؤثر است، کارکرد و نقش نظریه بیان (بدایع و معنی بیان) است، و نه کارکرد زیبایی‌شناختی زبان یا «مجاز» قابل‌شناسایی (یا اختلال در نامیدن اشیاء)، که پیش خود شامل هیچ بیان جدی و مسئولانه‌ای درباره ماهیت جهان نیست، اگرچه توانایی زیادی برای آفرینش پندارهای متعارض دارد. بی‌شک ماهیت پدیداری «دال» به‌عنوان صوت، در تقارن و مطابقت نام مسمی دخالت دارد، اما این مقارنه و مطابقت، ماهیتی قراردادی دارد نه پدیدارشناختی» (McQuillan, 2001: 96).

دومان در توضیح نحوه فهم ما از جهان واقعی بر این باور است که «فهم ما از آنچه واقعی است عملاً به استفاده ما از نظام پیچیده‌ای از مجازه بستگی دارد، که معنای خود را از ارجاع به یکدیگر نه به چیزهایی که توصیف می‌کنند، می‌گیرند» (McQuillan, 2001: 85).

بنا بر نظر دومان، «زبان بی‌شک در بیان حقایق ساده به‌کار می‌رود. آنچه زبان را در این راه آماده می‌کند، چنان‌که نیچه هم معتقد بود، منش مجازی و تکیه‌اش بر نظریه بیان است، که خود براساس فاصله‌ای با حقایق ساخته شده است. نظریه بیان به‌گونه‌ای مداوم تجریدی دستور زبان و منطق را ویران می‌کند» (احمدی، ۱۳۷۵: ۴۶۷). اینجا است که دومان شالوده‌شکنی منطق، فلسفه و ایدئولوژی را در فاصله ایجادشده در پی ذات ابهام‌برانگیز زبان به‌تصویر می‌کشد: «درک این نکته که ادبیات استوار به ساختارهای مجازی است، منش یکه‌ای به متن ادبی می‌دهد: آگاهی به فاصله با واقعیت» (احمدی، ۱۳۷۵: ۴۷۶)؛ از این رو از نظر وی بیش از هر شیوه پژوهشی دیگری، این زبان‌شناسی ادبی است که ابزاری نیرومند برای پرتوافشانی بر انحرافات ایدئولوژیک و همچنین عاملی تعیین‌کننده در بروز این انحرافات است» (McQuillan, 2001: 86).

۷-۱. بن بست زبان: مانع نظم جدید و عامل تداوم بی‌نظمی نظریه دومان

همان‌گونه که در ابتدای این جستار اشاره شد، دومان در بررسی چگونگی وقوع ناآگاهی توده در مقابل ایدئولوژی‌های سیاسی مانند فاشیسم، زبان را مهم‌ترین عامل این انحراف دانست. به‌باور وی هیچ معنایی خارج از وجود متن قابل‌اتکا نیست و لذا هرکس بخواهد دلالت‌های فلسفی را در خارج از قلمرو زبان تحلیل کند، دچار کج‌راهه خواهد شد (McQuillan, 2001: 7).

دومان در این راستا سعی کرد بر نقش استعارای زبان تکیه کرده و جنبه‌های معنانشناختی و ارزشی زبان را بر بُعد بلاغی و استعاری آن متکی کند و حتی فلسفه را از این ترتیب برکنار نمی‌داند و ادعا می‌کند در قرائت آثار و متون فلسفی باید ادعاهای آن را در چارچوب نفوذ بلاغت و صنایع بدیعی تحلیل کرد. در این چارچوب است که او حتی فلسفه را صورتی از ادبیات تلقی می‌کند. (McQuillan, 2001: 33). در بحث از ارتباط میان ادبیات و فلسفه یادآور می‌شود آنچه این دو را به هم پیوند می‌دهد، زبان استعاری و شگردهای بلاغی حاکم بر آن است» (McQuillan, 2001: 33).

از نظر وی، ادبیات یا متون دیگر که به سبب ساختارهای دلالت‌مندشان نیاز به خوانش دارند، همواره به‌طور خودکار، ادعاهای ناشی از پیش‌فرض گرفتن «توریت»^۱ را زیر سؤال می‌برند؛ ادعاهایی که بر مفروض گرفتن پیوستگی فرم و معنا متکی هستند. دومان بر این نظر است که: «می‌توان مسائل و مشکلات ایدئولوژی را «خواند» و مسائل سیاسی را فقط بر مبنای تحلیل زبان‌شناسانه انتقادی بسط داد». اما باین حال از نظر دومان هیچ راهی برای رهایی از این انحراف زبانی وجود ندارد. به‌باور وی اگرچه باور به وجود معنی یکتا و قطعی در متن موجب بدخوانی می‌شود، اما خوانش ناگزیر بوده و بررسی زبان ادبی بدون بدخوانی و بدفهمی، امکان‌پذیر نیست، هرچند مجازبنیاد بودن زبان، «تهدید دائم بدخوانی» یعنی امکان ایجاد معنایی سوای معناهای موردنظر گوینده را فراهم می‌کند. به‌عبارتی از نظر دومان «به‌کار گرفتن حقیقت در زبان هم ضروری است و هم امکان‌ناپذیر (احمدی، ۱۳۷۵: ۴۶۷). دومان تا آنجا پیش می‌رود که ادعا می‌کند حتی نمی‌توان انتظار داشت که بلاغت حیطة‌ای باشد که بتوان آن را به‌وضوح

تمیز داد، زیرا سیالیت، یکی از ویژگی‌های بارز بلاغت است (McQuillan, 2001: 17). بنابراین در صنایع سخن، تغییرات بدون آنکه ملموس باشند، در متون انعکاس می‌یابند و نوع متون را تغییر می‌دهند. به این ترتیب زبان عادی گاهی به زبان ادبی سرشار از مجازها تغییر می‌یابد و در نتیجه برداشت معنا دچار پیامدهای زبان ادبی می‌شود. از نظر دومان مشخصه مهم یک متن ادبی این است که به جای نشان دادن واقعیت‌ها، سازنده آن واقعیت‌ها است. به باور وی هر متن درست آنجاکه می‌کوشد نکته‌ای را ثابت کند، یا خواننده را به چیزی معتقد کند، این گوهر ناراست خود را آشکار می‌کند (احمدی، ۱۳۷۵: ۴۶۶)؛ ناراستی که به روایتی دیگر و براساس آپوریای دریدا، خود یک راستی به‌شمار می‌آید.

دومان عقیده دارد، اعتقاد قاطعانه به خوانش درست و قطعی، سبب بدخوانی می‌شود. هر بدخوانی منجر به بدخوانی دیگر می‌شود و این تعلیق معنا تا بی‌نهایت ادامه می‌یابد. پس خوانش‌ها را پایانی نیست و ایجاد بستاری (تثبیت معنا) در خوانش‌ها مهمل می‌نماید (McQuillan, 2001: 58). به‌زعم دومان خوانش به‌معنی تأویل زبان مجازبنیاد است. این تنگنای زبانی بیانگر وضعیت تراژیک بشر است. از یک سو ناگزیر از به‌کار بردن زبان است و از سوی دیگر گرفتار در مجازها. در نتیجه دومان هیچ‌گونه راهی برای غلبه بر این تراژدی عنوان نمی‌کند. تراژدی که می‌توان در نظریه دومان، رمز آزادی متن از خوانش لوگوس‌محورانه به‌مثابه خوانش تثبیت‌شده، متصلب و ایدئولوژیک‌شده که مدعی بازنمایی حقیقت است، تلقی کرد.

این نگرش هستی‌شناختی پساساختارگرا مبتنی بر نبود راه برون‌رفت از وساطت زبان و جهان متن به‌دلیل امکان‌ناپذیری دستیابی به شالوده و مبنایی واقعی برای شناخت، درنهایت دومان را به شرایط عدم قطعیت معنا یا سیالیت و بی‌ثباتی ذاتی و بی‌پایان شناخت و معانی می‌رساند. در واقع دومان تلاشی برای جایگزینی نظم جدید به‌جای معضل مورد بررسی خود نمی‌کند. از این رو توضیح نمی‌دهد که اگر زبان سراسر مجازگرا باشد، پس چگونه می‌توان به دنیای واقعی دست یافت درحالی‌که هیچ واژه‌ای پیوندی مطلق با آنچه وصف می‌کند، نخواهد داشت. شاید آنچه فردریک جیمسون در پی تشریح آن است، بزرگ‌ترین مشکل نظریه دومان را که انقطاع از جهان واقعی است، پاسخ دهد.

۲. گذر از دومان

دومان مفاهیم سیاسی را با اعتبارزدایی از روند لوگوس محوری، از نظر معنایی شناور کرد. با این حال آیا می‌توان نحوه برخورد وی را تعمیق در تفسیر متون قلمداد کرد؟ یا باید در نگاهی متفاوت کار وی را تلاش برای شناورسازی افراطی معنا دانست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها شاید بتوان با نظریه فردریک جیمسون پایه‌ای برای نقد نظریه دومان به دست آورد.

جیمسون مدرنیسم را به مثابه پاسخی ادبی و فرهنگی به شیء‌شدگی (فتیشیسم)^۱ زندگی معاصر انسان می‌داند و پسامدرنیسم را بیان سرمایه‌داری متأخر در سطحی متنی و زیبایی‌شناختی قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر، از نظر جیمسون، سرمایه‌داری علاوه بر داشتن یک منطق اقتصادی، واجد یک منطق فرهنگی نیز هست که او اسم آن را پسامدرنیسم می‌گذارد (Roberts, 2000: 112). به عقیده وی، شاخص فرهنگ پست‌مدرن، جذب فرهنگ به وسیله سرمایه‌های چندملیتی است که نشانه غلبه سرمایه‌داری بر استقلال نسبی هنر است (Roberts, 2000: 112).

جیمسون یکی از پایه‌های سرمایه‌داری متأخر را تولید «کالای متفاوت»^۲ دانسته و می‌گوید: «اتفاقی که امروز روی داده، این است که تولید زیبایی‌شناختی امروز در تولید کالایی به طور عام ادغام شده است: الزام اقتصادی جنون‌آمیز به تولید امواج تازه‌ای از کالاهای به ظاهر جدیدتر با نرخ‌های فزاینده برگشت سرمایه، اکنون نقش و موقعیت ساختاری هرچه اساسی‌تری برای نوآوری و تجربه زیبایی‌شناختی قائل می‌شود» (Roberts, 2000: 112).

درواقع از نظر جیمسون این روح سرمایه‌داری متأخر است که ایجاب می‌کند که در فرهنگ و هنر و ادبیات به دنبال نوآوری‌های متفاوت باشیم، نه حقیقت مستتر در شالوده‌شکنی پست‌مدرنیسم. جیمسون هدف دومان برای شالوده‌شکنی متون به واسطه بلاغت زبانی پنهان در آن را تلاش برای «وانهادن هر کوششی که برای تبیین یک «نظام» و یک پویش تمامیت‌بخش آن‌گونه که در جامعه معاصر مشهودند»، می‌داند. به زعم جیمسون نقد ایدئولوژی دومان نسبی‌نگر بوده و راه برون‌رفت از

1. Fetishism

2. Different Commodity

بدخوانی و شناخت حقیقت جهان را ارائه نمی‌دهد. در مقابل، نظریه جیمسون به‌عنوان یک نئومارکسیست به‌دنبال شناخت جهان و تغییر جهان بوده و در تقابل با نسبی‌گرایی پس‌اساختارگراها قرار می‌گیرد.

جیمسون با اصطلاح «باخت برنده» این موضوع را توصیف می‌کند. از نظر وی «هرچه نگرش یک نظام یا منطق تمامیت‌گرا، قدرتمندتر باشد، خواننده احساس بی‌قدرتی بیشتری خواهد کرد. پس تا جایی که نظریه‌پرداز با ساختن دستگاهی همواره بسته‌تر و رعب‌آورتر پیروز شود، تا همان‌جا هم بازنده خواهد بود، زیرا ظرفیت نقدی اثرش به‌این‌ترتیب فلج می‌شود و انگیزه‌های نفی و طغیان حتی اگر از انگیزه‌های دگرگونی اجتماعی سخنی به‌میان نیاوریم، بیش از پیش در مقابل این الگو بیهوده و ناچیز جلوه می‌کند» (Roberts, 2000: 38).

در مقابل، دومان بر این باور است که ایدئولوژی بیش از هر موضوع دیگری ریشه در خطای کاربرد زبان دارد و بر این اساس مارکسیسم را تک‌بعدی و آن را ناتوان از توضیح این روند می‌داند. وی در پاسخ به نقد مارکسیست‌ها، ادعا می‌کند: «به‌نظر ما، «ایدئولوژی» همین پیوند میان زبان‌شناسی و واقعیت طبیعی و میان ارجاع و پدیدارگرایی است. به عبارت دیگر، زبان‌شناسی «ادبیت» بیش از هر روش تحقیق دیگری (از جمله اقتصاد) در نقاب برگرفتن از تحریفات ایدئولوژیک توانایی و در رخداد آنها نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. کسانی که از بی‌اعتنایی نظریه ادبی نسبت به واقعیت اجتماعی و تاریخی (یعنی واقعیت ایدئولوژیک) انتقاد می‌کنند، در واقع ترس خود را از افشای تحریف‌های ایدئولوژیکشان توسط نظریه ادبی آشکار می‌سازند، کوتاه سخن اینکه باید گفت: آنها خوانندگان بسیار کم‌استعداد و بی‌مایه «ایدئولوژی آلمانی» مارکس بوده‌اند (McQuillan, 2001: 96). نظریه ادبی، ایدئولوژی‌های جان‌سخت را از راه افشای سازوکارها به تزلزل می‌کشاند و به معارضه با آن سنت فلسفی می‌پردازد که «زیباشناسی» بخش مهمی از آن به‌شمار می‌آید، ضوابط و قانون‌های معمول آثار ادبی را از بین برده و مرزهای بین کلام ادبی و کلام غیرادبی را تقریباً فرومی‌ریزد. افزون‌بر این، کاربرد «نظریه ادبی» به‌طور غیرمستقیم پیوندهای میان فلسفه و ایدئولوژی را نیز آشکار می‌کند (McQuillan, 2001: 50).

در برابر این نظر دومان، مارکسیسم نگاه دیگری به زبان ادبی به‌صورت اخص

و مقوله هنر به صورت اعم دارد. از دیدگاه مارکسیستی، مطالعات فرهنگی و ادبی با کل نظام جامعه درگیرند و منتقدان نیز باید آنها را این گونه بفهمند. به عبارتی آنها پندار برکنار بودن هنر از اقتصاد را یک توهم می‌دانند (Roberts, 2000: 36). مهم‌ترین رگه‌های اندیشه جیمسون که اندیشه دومان را به چالش می‌کشد و در تقابل با دیدگاه وی، تفسیری جداگانه ارائه می‌دهد، به این شرح است:

۱-۲. کلیت در برابر مرزگذاری

نظر دومان مبنی بر واسطه‌گری مجاز در زبان، ناخودآگاه فاصله‌ای را میان مجاز و دنیای واقعی ایجاد می‌کند. براساس این فاصله، میان ادبیات، هنر و درنهایت ایدئولوژی با جهان واقعی مرزگذاری شده و واقعیت حیطه‌ای جداگانه از هر چیزی می‌شود که زبان در آن نقش دارد. اما جیمسون نگاه مرزگذاری شده را اوج اشتباه چنین دیدگاهی می‌داند. از نظر وی اشتباه اینجا است که فکر می‌کنیم محصول فرهنگ اعم از ادبیات، موسیقی، معماری و... می‌تواند از جامعه جدا باشد، درحالی‌که هنر انتخابی عمیقاً با سیاست و اقتصاد مرتبط است (Roberts, 2000: 41). از نظر جیمسون، این شی‌ءوارگی سرمایه‌داری متأخر است که اندیشمندی مانند دومان را به قطعه‌قطعه دیدن پدیده‌ها به دور از کلیت واقعی جهان سوق می‌دهد، درحالی‌که هنر اعم از ادبیات، امکان و توان مقاومت در برابر قدرت شی‌ءوارگی در جامعه مصرفی و بازآفرینی کلیتی را دارد که به صورتی سیستماتیک با گسیختگی وجودی تمام سطوح زندگی و سازمان اجتماعی امروز از بین رفته است (Roberts, 2000: 39). درواقع جیمسون محصول هر آنچه زبان در آن واسطه می‌شود را نه تنها جزئی از کلیت جدانشده جهان زیست تلقی می‌کند، بلکه این محصولات را دارای توانایی غلبه بر مرزگذاری‌های ناشی از وجوه سرمایه‌داری نیز می‌داند.

۲-۲. توان انقلابی «فرم زبان» در تقابل با «قاعده‌های منحرف‌ساز بیان»

همان‌گونه که بیان شد، از نظر دومان آنچه خوانش درست را ناممکن می‌سازد، در سرشت زبان نهفته است که این ناممکنی، به فن کلاسیک بلاغت برمی‌گردد. به زعم وی، «زمان خواندن متن آن چیزی که سبب جدایی ما از جهان زندگی روزمره می‌شود، قاعده‌های نظریه بیان است، که در متن پنهان شده‌اند» (McQuillan, 2001:18).

این درحالی است که جیمسون در تمام کتاب «مارکسیسم و فرم» می‌کوشد نشان دهد حقیقت برعکس است و با پیروی از آدورنو معتقد است، فرم اثر هنری اعم از ژانر آن، ساختار آن و سبک آن اهمیت بیشتری دارد و محتوای آن در درجه دوم اهمیت قرار دارد. نه به این معنا که محتوا اهمیتی ندارد بلکه منظور این است که جنبه فرمی هنر است که بیشترین توان انقلابی را دارد و اینکه نوآوری در هنر مانند نثر متمایز بکت، مترقی‌ترین جنبه‌های هنر معاصر را بیان می‌کند. از نظر جیمسون فرم اثر، مطمئن‌ترین کلید دستیابی به امکان‌های اساسی آن موقعیت اجتماعی معینی است که اثر از آن سرچشمه گرفته است (Roberts, 2000: 43).

۳-۲. تاریخ: مانع شناوری معنا در زبان

دومان مفاهیم سیاسی را با اعتبارزدایی از متون ادبی به واسطه زبان، از نظر معنایی شناور کرد. به عبارتی وی استدلال می‌کند هیچ مرکز مسلط و موقتی و هیچ هسته معنایی ثابتی در متن وجود ندارد و هیچ نکته‌ای مهم تر از دیگر نکات نیست. اما جیمسون در برابر این شناوری معنای دومان، مبنای تفسیر را برپایه تاریخ استوار می‌کند. از نظر وی این تاریخ است که مبنای قضاوت در مورد تفاسیر رقیب را فراهم می‌کند. جیمسون بر این باور است که منتقد همیشه باید «تاریخی نگاه کند». (Roberts, 2000: 51). هیچ منتقدی نمی‌تواند شیوه‌هایی را نادیده بگیرد که تاریخ به ادبیات تولیدشده در زمانه‌ای خاص شکل داده است. به‌عنوان نمونه نمایشنامه‌های شکسپیر در فرم خود به‌اندازه محتوا، فعلیت تاریخ زمانه شکسپیر را تجسم می‌بخشند؛ یعنی کشمکش بر سر قدرت اقتصادی و اجتماعی میان طبقات اجتماعی که طی آن رژیم کهن اشراف‌زادگان را طبقه جدید بورژوازی از میان برمی‌دارد. اما نکته حائز اهمیت این است که جیمسون این کشمکش را نه در متن نمایشنامه و نه در سطح آن بلکه به‌صورت پنهان در متن، و در آنچه او ناخودآگاه سیاسی می‌نامد، می‌بیند (Roberts, 2000: 51).

جیمسون در مقابل «بلاغت» موردنظر دومان، با ارجاع به لایه‌های متن، ناخودآگاه سیاسی را می‌نشانند. وی در مقابل بدخوانی و سیالیت ناگزیر و همیشگی متن، به بافت متن که ناخودآگاه و ساختار نهان متن در آن ریشه دارد، رجوع

می‌کند. منظور او از ناخودآگاه سیاسی در یک کلمه، تاریخ است که در هر متنی حضور دارد. جیمسون می‌گوید متون را باید همچون بیماران روانی نگریست، معانی سطحی متون نشانگرهای ضرورتاً معتبری برای موضوعات مهم، یعنی آنچه واقعاً در زیر سطح می‌گذرد، نیستند. یک منتقد از طریق توجه به «سمپتوم‌های» متن می‌تواند به واقعیت ناخودآگاه دست یابد (Roberts, 2000: 76).

از نظر جیمسون، تاریخ به مثابه «امر واقع» در نظریه روانکاوی لاکان است؛ امری غایبی که اگرچه واقعاً نمی‌توانیم آن را بلاواسطه به چنگ بیاوریم، اما در فرم متن (نه محتوا) وجود دارد. به اعتقاد او، هیچ خوانشی کامل نیست مگر اینکه نقش تاریخ به‌عنوان نیروی شکل‌دهنده متن موردنظر روانکاوی شود. بر این اساس، جیمسون شعار «همیشه تاریخی نگاه کن!» را به‌عنوان نقطه عزیمت روانکاوی متن معرفی می‌کند (Roberts, 2000: 102).

جیمسون به تاسی از نظریه روانکاوی لاکان، دو مدل «پارانوئید» و «شیزوفرنیک» را برای تبیین شناوربودن معنا در زنجیره دلالت‌ها معرفی می‌کند. (Roberts, 2000: 123). به‌لحاظ بالینی افراد پارانوئید جهان پیرامون را توطئه‌ای بزرگ علیه خود می‌بینند و افراد شیزوفرنیک ارتباط منطقی با جهان خارج را از دست می‌دهند. جیمسون استدلال می‌کند که در شیوه سخن گفتن، همه ما پارانوئید هستیم و در ایجاد گسست در زنجیره دلالت‌ها همچون بیماران شیزوفرنی هستیم که به‌جای یک روایت بزرگ خود را در معرض انبوهی از پاره‌روایت‌ها قرار می‌دهیم (Roberts, 2000: 123). درواقع «نقد مارکسیستی» برای جیمسون میانجی مناسبی میان دریافت فردی ما از جامعه همچون چیزی پاره‌پاره و گسسته از یک سو و وضعیت امور واقعی کلیت اجتماعی از سوی دیگر است.

بنابراین، دومان به دنبال لوگوس‌زدایی از کاربرد روزمره مفاهیم فلسفی است تا با استفاده از آن پایه‌های ایدئولوژی‌های سیاسی را به‌چالش بکشد، درحالی‌که از نظر جیمسون مفاهیم، واقعیت اقتصادی و اجتماعی را که به آنها شکل می‌دهند، (به‌صورت پنهان) تجسم می‌بخشند (Roberts, 2000: 132). این نظر جیمسون پیوستگی میان جهان واقعی با مفاهیم را به‌نمایش می‌گذارد، پیوندی که تاریخ میانجی آن است. اگرچه دومان نیز به‌دنبال همان معنای ضمنی مفاهیم است، اما وی صنایع سخن و بلاغت و مجاز را

میانجی این فرایند قرار می‌دهد. در اینجا یک ارتباط عکس میان مقدمه و نتیجه دومان و جیمسون شکل می‌گیرد، یعنی دومان به دنبال آن است که با کشف زبان بلاغی پنهان در مفاهیم به اعتبارزدایی از ایدئولوژی برسد درحالی‌که جیمسون از تاریخ‌مندی مفهوم، به ساختن ایدئولوژی پنهان در واژه می‌رسد.

نتیجه‌گیری

مقبولیت ایدئولوژی در ذهن حاملان و مخاطبان آن، همواره یکی از فرایندهای مهم در رویدادهای سیاسی بوده است. در این مقاله تلاش شد این مسئله با ارجاع به نظریه پل دومان به‌عنوان یک منتقد پساساختارگرا، مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شود که چگونه جهان برساخته در ایدئولوژی، در ذهن حاملان آن، باورپذیر می‌شود؟ پل دومان به‌منظور شالوده‌شکنی از جهان نمودیافته در ایدئولوژی، ذات و ماهیت زبان را دارای ماهیتی بلاغی می‌داند و «مجاز» را مهم‌ترین و بارزترین ویژگی زبان ادبی معرفی می‌کند. اگرچه دومان این خاصیت زبان را نه در حصار زبان ادبی، بلکه به ماهیت همگانی زبان عادی تسری می‌دهد. از نظر دومان، هرگونه استفاده از زبان، مشمول صنایع بلاغی می‌شود، از جمله در فلسفه و ایدئولوژی که مدعی بازنمایی حقیقت بوده و به امری واقعی ارجاع می‌دهند. درواقع از نظر وی به‌عنوان یک پساساختارگرا، امری که در ایدئولوژی به‌عنوان امر واقع، نمود می‌یابد، مابه‌ازای واقعی و بیرونی نداشته، بلکه در درون ساختارهای زبانی، برساخته می‌شود و چیزی بیرون از متن وجود ندارد. درنتیجه حقیقت در دستگاه‌های فلسفی و ایدئولوژی‌ها، امری برساخته و مجازی در نتیجه سازوکارهای بلاغی، است. از نظر دومان سازوکارها و تاکتیک‌های بلاغی (استعاره، کنایه، مجاز، تمثیل و...) ذاتی زبان هستند و معانی در متن ادبی با این سازوکارها به‌صورت مجازی، برساخته شده و تصویرپردازی صورت می‌گیرد. همین امر در ایدئولوژی نیز روی داده و معنی‌سازی در ایدئولوژی هم به همین شکل، انجام می‌پذیرد. دومان در تبیین چگونگی تثبیت جهان برساخته در ذهن حاملان ایدئولوژی، به فرایندی که وی آن را بدخوانی می‌نامد، تأکید می‌کند که موجب ثبات معنایی متن در ذهن خوانندگان متن یا مخاطبان ایدئولوژی- می‌شود و به‌صورت موقتی از سیالیت و فروپاشی متن

جلوگیری می‌کند. بنابراین معانی در این فرایند موقتی، مجازی و غیرواقعی هستند و بر امر واقع دلالت نمی‌کنند. وی از همین مجرا معانی را شناور و سیال می‌کند و در گام بعدی همین روند را در ایدئولوژی، به‌عنوان یک متن یا ساختار زبانی، انجام داده و متن ایدئولوژی را نیز به‌مثابه متن ادبی، شالوده‌شکنی می‌کند.

دومان با این مفروض ادعا می‌کند که دلیل باورپذیری توده نسبت به ایدئولوژی‌های سیاسی، اشتباه در پذیرش مادیت دال با مادیت مدلول است. از نظر دومان آنچه ما ایدئولوژی می‌خوانیم، اختلاط واقعیت زبانی با واقعیت طبیعی است. در نتیجه وی کنش ایدئولوژی را اشتباه گرفتن واقعیت زبانی مجازها و مفاهیم با تجربه عملی از واقعیت می‌داند. بر این مبنا فهم ما از آنچه واقعی است، عملاً به استفاده ما از نظام پیچیده‌ای از مجازها ارتباط دارد، که معنای خود را از ارجاع به یکدیگر نه به چیزهایی که توصیف می‌کنند، می‌گیرند. بنابراین دومان بر این باور است که ایدئولوژی بیش از هر موضوع دیگری ریشه در خطای کاربرد زبان دارد و بر این اساس نحله‌هایی مانند مارکسیسم را تک‌بعدی و آن را ناتوان از توضیح این روند می‌داند. دومان مقبولیت، مشروعیت و دوام ایدئولوژی‌ها را استوار بر فرایندی می‌داند که طی آن مخاطبان و باورمندان ایدئولوژی، معانی برساخته ایدئولوژی‌ها را در انطباق با امر واقع دانسته و واقعیت زبانی برساخته را با واقعیت طبیعی یا ارجاع به خود پدیده‌ها خلط می‌کنند. درواقع از نظر دومان خوانش ثبات یافته و رسوب‌کرده توسط ساختار ایدئولوژی، موجب ثبات معنایی متن از دیدگاه خوانندگان متن یا مخاطبان ایدئولوژی می‌شود و از سیالیت و فروپاشی متن ایدئولوژی جلوگیری می‌کند. وی در چارچوب تمثیل خوانش، برای ورود به شالوده‌شکنی ساختار معنایی ایدئولوژی، از نقدی و اساسانه استفاده می‌کند که آن را فرایند بدخوانی می‌نامد و از همین طریق به هزارتوی متن ایدئولوژی وارد می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه معانی برساخته درون متن ایدئولوژی بر امر واقع دلالت کرده و لذا موقتی و مجازی است و از همین مجرا معانی متصلب را شناور و سیال می‌کند (شالوده‌شکنی).

درمقابل، جیمسون به‌عنوان منتقدی نئومارکسیست و از دیدگاهی ضدپساساختارگرا، هدف دومان برای شالوده‌شکنی متون به‌واسطه بلاغت زبانی مستتر در آن را تلاش برای «وانهادن هر کوششی که برای تبیین یک «نظام» و یک پویش

تمامیت‌بخش آن‌گونه که در جامعه معاصر مشهودند»، می‌داند و نقد شالوده‌شکنانه همراه با نسبی‌گرایی وی را مورد انتقاد قرار می‌دهد. جیمسون در برابر نظریه دومان مبنی بر شناوری معنا در متون، مبنای تفسیر را بر پایه تاریخ استوار می‌کند. از نظر وی این تاریخ است که مبنای قضاوت در مورد تفاسیر رقیب را فراهم می‌کند. در واقع از نظر جیمسون این «روح سرمایه‌داری متأخر» است که موجب می‌شود در فرهنگ و هنر و ادبیات، نوآوری‌های متفاوت را که گاهی به نسبی‌گرایی پساساختارگراها می‌انجامد، نتیجه بگیریم نه حقیقت پنهان در شالوده‌شکنی پست‌مدرنیسم. این درحالی است که دومان همواره به رویکرد تاریخ‌گرایی حمله می‌کند و با طرح کردن نظریه تمثیل، تاریخ‌گرایی را به چالش می‌کشد.

تجربه‌های تاریخی از فرجام ایدئولوژی‌هایی مانند فاشیسم، کمونیسم نشان می‌دهند، جهانی که ایدئولوژی وعده آن را به حاملان خود می‌دهد، بیش از آنکه ریشه در عالم واقع داشته باشد، بازتاب بازی‌های زبانی است که دومان آن را ماهیت و ذات زبان می‌داند. بر این مبنا بهشت کمونیسم، هرگز در عالم واقع به وقوع نپیوست؛ همان‌گونه که دولت پیشوایی فاشیسم نتوانست مصداق ماندگاری در جهان واقع داشته باشد؛ از این رو تبیین دومان از ایدئولوژی و جهان برساخته آن به مثابه بازتابی از ماهیت زبان، به فهم چگونگی نفوذ ایدئولوژی در ذهن توده یا حاملان آن به‌رغم واقعی نبودن ادعاهای آن، کمک شایانی می‌کند. با این وجود ایدئولوژی همواره ریشه در واقعیتی تاریخی داشته است؛ به‌گونه‌ای که تمایز در بستر و بافت شکل‌گیری یک متن، موجب تفاوت در متون متمایز و متفاوت از یکدیگر شده است. همچنین ایدئولوژی در بسیاری از مواقع، تغییرات مهمی را در سیر خود از تولد تا افول، طی کرده است که نشان‌دهنده پرداختن آن به بخشی از حقیقت و واقعیت موجود بوده است؛ از این رو نمی‌توان ایدئولوژی را صرفاً منقطع از دنیای واقعی تصور کرد. به نظر می‌رسد باور به دیدگاهی بینابین که هم چگونگی نفوذ ایدئولوژی و جهان برساخته آن در ذهن حاملان بازتاب یابد و هم توجه به آنچه بافت و بستر شکل‌گیری یک ایدئولوژی بوده است، تا حدودی از نسبی‌گرایی و شناوری ایدئولوژی به‌مثابه یک بازی زبانی را خواهد کاست و در مقابل، چگونگی بازنمود متن ایدئولوژیک در ذهن حاملان آن را تسهیل خواهد کرد.*

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۵)، *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز.
- آلن، گراهام (۱۳۸۰)، *بینامتنیت*، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران: نشر مرکز.
- ایچسون، جین (۱۳۷۰)، *زبان‌شناسی همگانی*، ترجمه حسین وثوقی، تهران: علوی.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۸)، «تحلیل سه قطره خون با رویکرد جامعه‌شناسی ساخت‌گرا»، *فصلنامه تخصصی ادب‌پژوهی*، شماره هفتم و هشتم، دانشگاه گیلان.
- پولادی، کمال (۱۳۸۳)، *تاریخ اندیشه سیاسی غرب در قرن بیستم*، تهران: نشر مرکز.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۷)، «وانموده، متن و تحلیل گفتمان»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱.
- دومان، پل (۱۳۷۲)، «مقاومت در برابر نظریه»، ترجمه بیژن بهاروند، *کیهان فرهنگی*، شماره ۹۷.
- کهون، لارنس (۱۳۸۲)، *متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
- لارین، خورخه (۱۳۸۶)، *مفهوم ایدئولوژی*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: وزارت امور خارجه.
- ماتیوز، اریک (۱۳۷۸)، *فلسفه فرانسه در قرن بیستم*، ترجمه محسن حکیمی، تهران: ققنوس.
- مک‌للان، دیوید (۱۳۸۵)، *ایدئولوژی*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: آشیان.
- مگی، برایان (۱۳۷۴)، *مردان اندیشه*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- میلنر، اندرو؛ براویت، جف (۱۳۸۵)، *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، ترجمه جمال محمدی، تهران: ققنوس.
- هیوز، استوارت (۱۳۷۸)، *هجرت اندیشه‌های اجتماعی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.
- Bond, Edward (1972), *Lear*, London: Methuen.
- De Man, Paul (1982), "The Resistance to Theory", *Yale French Studies*, No. 63: Yale University Press.
- _____ (1979), *Allegories of Reading: Figural Language in Rousseau, Nietzsche, Rilke and Proust*, New Haven: Yale University Press.

Derrida, Jacques (1993), *Aporias*, trans: Thomas Dutoit, Stanford: Stanford University Press.

Eagleton, Terry (1997), *Literary Theory: An Introduction*, 2nd ed, Oxford: Blackwell.

Kiberd, Declan (2006), *Reinventing England. A Companion to Modern British and Irish Drama 1880-2005*, Ed. Mary Luckhurst, Oxford: Wiley-Blackwell.

McQuillan, Martin (2001), *Paul De Man*, London and New York: Routledge.

Montrose, Louis (1989), *Professing the Renaissance: The Poetics and Politics of Culture; The New Historicism*, Ed. Adam E. Veesser. New York: Routledge.

Rebellato, Dan (1999), *1956 and All That: the Making of Modern British Drama*, London: Routledge.

Roberts, Adam (2000), *Fredric Jameson*, London and New York: Routledge.

Searle, J. R. (1999), *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.

Whorf, Benjamin L. (1940), "Science and Linguistics", in: *Routledge Language and Cultural Theory Reader*, (2000).